باسمه تعالی

برخی از عوامل بی­انگیزگی تحصیلی طلاب به ترتیب اهمیت:

1- مشاهدة مشکلات و نیازهای فراوان جامعه و در مقابل، کارکرد ضعیف و تاثیر اندک روحانیت در جامعه:

جوان امروز اگر چه به خاطر فضای نامناسب فرهنگی مقداری دچار ضعف­های تربیتی شده اما به برکت انقلاب دارای نقاط مثبتی نیز شده است که از آن جمله روحیة تحول خواهانه و دغدغه مند نسبت به مشکلات است حالا چنین جوانی وقتی وارد حوزه می­شود آن هم با آن تصوری از روحانیت که در ذهن خود دارد، مواجه می­شود با عده­ای از روحانیونی که نه تنها از جهت ایمانی و تقوائی در آن مرتبة مورد انتظار او نیستند بلکه کار چندانی برای برطرف کردن مشکلات جامعه نیز از دستشان برنمی­آید، با این اوضاع طبیعی است که او آیندة خودش را نیز به همین صورت تصور کند و پیش خود بگوید اگر قرار است کارکرد من در جامعه همین باشد پس دیگر چه نیازی به این همه درس خواندن.

2- احساس عدم تناسب محتوائی دروس حوزه با نیازهای جامعه:

که اتفاقاً احساس او درست هم هست، ببینید عزیزان! دروس حوزة مقدمة کسب اجتهاد است یعنی سیستم موجود هدفش فقط تربیت مجتهد است حالا چند سؤال: آیا لازم است همة طلاب مجتهد شوند؟ آیا اصلاً همة آنها توان و استعداد اجتهاد دارند؟ آیا ما به مبلغ و استاد و مدیر و مربی و نمایندة مجلس و مؤلف و امام جمعه ووو نیاز نداریم؟ آیا اصلا همان کسی که می­خواهد مجتهد شود نباید سواد تبلیغی و سیاسی و اجتماعی و... هم داشته باشد؟ حالا در کجای برنامه­های درسی حوزه اینها گنجانده شده؟ آن زمان که طلبه­ها سال­ها با خیال راحت به درس و بحث و تدریس همان دروس می­پرداختند این همه نیازهای مهم و فراوان دستشان را به سوی او دراز نکرده بودند، با این وضعیت طلبة ما وقتی ملبّس می­شود تازه می­فهمد که چیزی برای عرضه به جامعه ندارد حالا چگونه توقع داریم که بنشیند و باز هم همان دروس را با جان و دل بخواند؟

3- درک نکردن اساتید و مسؤولین و برنامه ریزان، وضعیت و شرائط و روحیات طلاب امروز را:

اشتباه نشود! با مطالبی که تا الان گذشت و هنوز خواهد آمد کسی قصد ندارد از کوتاهی­ها، تنبلی­ها، غفلت­ها، قدرنشناسی­ها و کم تقوائی­های بعض طلاب دفاع کند یا آنها را توجیه کند، مسأله این است که اگر آنها وظایفی دارند اساتید و مسؤولین و برنامه ریزان هم وظایفی دارند و همه باید به اشتباهات خود پی ببرند و در صدد اصلاح برآیند تا مشکل بی­انگیزگی حل شود و الا یک طرفه به قاضی رفتن مشکلی را حل نمی­کند، ما می­گوئیم در وضعیتی که از همه چیز برای طلبة ما عامل بی انگیزگی می­بارد ( از جامعه، خانواده، دوست، استاد، مسئول، کتاب، نظام آموزشی، تربیت بد در مدرسه، دشمن، فضای مجازی و....) اگر او را درک نکنیم و مداوم بخواهیم با اجبارهای کارشناسی نشده و مخرّب، لجبازی با طلبه، تحقیر و سرزنش و... با او برخورد کنیم جز خراب­تر شدن کار چیز دیگری اتفاق نخواهد افتاد.

4- اجبارها و تهدیدهای نابجا و قرار دادن طلبه در یک فضای بستة فکری و عملی:

جوان امروز ما دیگر جوانی نیست که از هر کسی هر حرفی را به راحتی بپذیرد، به راحتی زیر بار اجبار برود و یا حتی از تهدید بترسد، بله تا یک جائی می­شود او را با این وضعیت پیش برد اما بالاخره او سر به طغیان خواهد برداشت مثل رودی که اگر جلوی او را سد کنند یک روز طغیان خواهد کرد، بله اجبار و تهدید و حتی تنبیه می­تواند از ابزار تربیت باشد اما در جای خودش و با شرائطش.

5- احساس عدم وجود تکیه گاهی دلسوز و قابل اعتماد:

انسانی که احساس می­کند هیچ مراقبی ندارد، هیچ کس نیست که دست او را گرفته و قدم به قدم همراهی و راهنمائی کند، کسی که بتواند با خیال راحت با او درد دل کند و مشکلات و نیازهایش را بگوید، کسی که واقعاً دل سوز و برایش مثل یک پدر باشد، چنین انسانی با این احساس هیچ انگیزه­ای برای حرکت ندارد؛ حالا به نظر می­رسد بهترین کسی که می­تواند این نقش را برای طلبه ایفا کند استاد است به شرطی که بداند طلبة خود را به چه سمتی باید ببرد و برای رشد او و رساندن او به نقطة مطلوب برنامه داشته باشد و واقعاً زندگی خود را وقف همین کار کند و طلبه نیز این فداکاری استاد خود را ببیند، چنین استادی حتی تنبیه او برای طلبه شیرین است و با جان و دل می­پذیرد.

6- محیط و فضای نامناسب:

وقتی فضای مدرسه به شکلی باشد که در آن شور و نشاطی نه از جهت علمی باشد نه معنوی و نه روحی و جسمی و طلبه ببیند که مدرسه هم برنامة خاصی در این جهت ندارد و حتی خود اساتید و مسئولین دچار رکود و روزمرّگی شده­اند و تغییر و پیشرفتی هم اتفاق نمی­افتد­، خوب معلوم است در چنین فضائی حتی یک انسان با انگیزه امید خود را از دست می­دهد، فضائی که در آن استاد فقط درس خود را می­دهد و می­رود آن هم درسی که اگر قصد گذران زندگی نبود هرگز به سراغش نمی­رفت و یا مسئولین مدرسه با یک نگاه شغلی فقط به دنبال پیاده کردن آئین نامه­ها و انجام امور دفتری و گذراندن وقت اداری.

7- ضعف اساتید در زمینة علمی و روش­های کلاس داری و تعلیم و تربیت:

یک محصل وقتی از درس خواندن لذت می­برد که خودش در فهم درس شریک باشد، در کلاس از یک مستمع منفعل به یک فراگیر فعال تبدیل شود به طوری که ببیند استاد از او در فرایند یادگیری کمک می­گیرد و او را در کلاس سهیم می­کند، اینطور نیست که استاد مانند یک نوار درسی می­خواند و او گوش بدهد که اگر اینگونه باشد طلبه می­گوید فرق این استاد با شرح و نوار چیست، اصلاً من چرا باید کلاس بروم، کلاسی که در آن هیچ شور و نشاط علمی برقرار نیست، کلاسی که در آن هیچ بحث و گفتگوئی نیست، کلاسی که در آن از شدت یکنواختی بیان استاد خواب نرفتن عجیب است، کلاسی که در آن استاد حتی خودش اهمیت موضوع درس را به خوبی نمی­داند یا نمی­تواند برای طلبه جا بیندازد، کلاسی که استادش حتی یک کتاب در کنار کتاب درسی نمی­بیند، کلاسی که در آن استاد به طلبه­اش شیوة مطالعه و تحقیق و تلخیص و مباحثه را نمی­آموزد، کلاسی که در آن استاد حوصلة سر و کله زدن با طلبه را ندارد، کلاسی که طلبه­اش نمی­تواند به استاد به چشم یک مربّی یا پدری دلسوز نگاه کند، کلاسی که استادش حاضر نیست چند دقیقه خارج کلاس برای گوش دادن به درد دل طلبه­اش وقت بگذارد، در کلاسی که خود استاد از طلبگی­اش خسته است و خودش هدف را گم کرده است، کلاسی که استادش نه روحیة انقلابی دارد و نه حتی از اوضاع جامعه سر در می­آورد، در چنین کلاسی اگر علامه­ای بنشیند از خودش سیر می­شود تا چه رسد به یک طلبة نوجوان نیازمند دستگیری.

8- کاربردی نشدن دروس:

امروز بخش اعظم کلاس و مطالعه و مباحثة طلاب را مباحث نظری و قواعد تئوری تشکیل می­دهد و کمتر درسی است که در آن به تمرین و پیاده کردن عملی قواعد پرداخته شود به طوری که طلبه به طور ملموس کارکرد آن درس را در بخش نیازهای تحصیلی خودش و همچنین در بخش نیازهای جامعه ببیند و عامل اصلی این مشکل هم دو چیز است یکی حجم زیاد کتاب­ها که دیگر وقتی برای پرداختن به تمرین نمی­گذارد و مهم­تر از آن عدم تخصص اساتید در روش­های کاربردی کردن و پیاده سازی عملی دروس است، که اگر این وضعیت عکس شود یعنی حجم بیشتر فرصت­ها به تمرین و کاربرد علوم پرداخته شود و کلاس­ها تبدیل شود به کارگاه آن علوم آنگاه خواهید دید که طلبه با چه انگیزه­ای در کلاس حاضر خواهد شد.

9- یاد نداشتن روش­های و مهارت­های تحصیلی:

بسیاری از مشکلات درسی طلاب که کم کم منجر به بی­انگیزگی می­شود به خاطر بلد نبودن روش­های مطالعه و مباحثه و خلاصه نویسی و گوش دادن در کلاس و برنامه ریزی و ... است و متاسفانه در مدارس برنامه­ای در این جهت نیست یا خیلی ضعیف است که البته بسیاری از این روش­ها را استاد می­تواند در همان کلاس درس خودش آموزش دهد.

10- محوریت مدرک و نمره و شب امتحان:

طلبه وقتی می­بیند ملاک تشویق­ها و تنبیه­ها و امتیازها غالباً نمره است نه میزان فهم و یادگیری یا تلاش و کوشش، دیگر لزومی نمی­بیند که تلاش کند و همان مطالعة شب امتحان را برای کسب امتیازات لازم کافی می­داند.

11- تحقیر شدن به خاطر ضعف­های گذشته:

طلبه­ای که تصمیم هم می­گیرد خود را اصلاح کند اما در طول مدت اصلاح خودش چون به جز تحقیر و سرزنش از جانب استاد و مسئول و خانواده چیز دیگری نمی­بیند، ناامید شده و دست از تلاش برمی­دارد اما اگر در این مدت مقداری پای او صبر کنیم و دستش را بگیریم و تشویقش کنیم امید است که روند اصلاح ادامه پیدا کند و الا نه.

12- احساس ناتوانی نسبت به جبران ضعف­ها و کوتاهی­های گذشته

13- عدم شناخت هدف از طلبگی و ابهام در آیندة شغلی

14- عدم وجود یا کمبود الگوهای علمی مناسب

15- مشکلات اخلاقی و یا روحی روانی

16- مشکلات خانوادگی

17- زیر سؤال بردن افراطی کتاب­ها و نظام حوزه

18- عادت کردن به تنبلی و بیکاری در اثر تربیت بد در محیط­های قبل از حوزه

19- ضعف استعداد و گیرائی دروس

20- بی نظمی و عدم ثبات در برنامه­های مدرسه و برنامه­های حوزه

والسلام

سید مرتضی خلیلی